

جمله مرکب

۱،۴ - هر جمله مرکب بیش از يك فعل دارد ؛ و بنا بر این شامل دو فراکرد یا بیشتر است .

۲،۴ - هر يك از فراکردهای پیرو را می توان به يك نام (اسم ، صفت ، ضمیر) یا يك گروه اسمی تبدیل کرد .

۳،۴ - با تبدیل فراکرد پیرو به گروه اسمی ، جمله مرکب به جمله ساده بدل می شود :

جمله مرکب = [فراکرد پیرو + فراکرد پایه]
 [(وقتی که آفتاب طلوع کرد) + (از خانه بیرون آمدم)]

جمله ساده = [وقت طلوع آفتاب - از خانه بیرون آمدم]

* * *

۵ - فراکردهای پیرو را ، بر حسب آنکه به کدام يك از قسمتهای اصلی جمله مربوط باشند ، به دو دسته تقسیم می توان کرد : پیرو نهاد ، پیرو گزاره .

پیرو نهاد

۱،۵ - فراکرد پیروگاهی جانشین جزء اصلی نهاد است . این گونه پیرو با حرفهای که و تا به پایه می پیوندند . فعل پایه در این حال همیشه غیر شخصی است ، یعنی بر کس معینی دلالت نمی کند .

این فعلها همیشه به صیغه سوم شخص مفرد می آید :

می باید → که ← به زیارت خواجه امام رویم (تاریخ بهارا)

می باید → که ← شیخ بهسرای من در آید (اسرارالتوحید)

بایستی → که ← چندین التماس تو از ما وفا شدی (سیاست نامه)

نبایستی → که ← ما به مصیبت آمده بودیمی (تاریخ بیهقی)

می باید → تا ← با او بگوئیم (اسرارالتوحید)

نشاید → که ← خوبان بصحرا روند (سدی)

محال است → که ← هنرمندان بمیرند ... (گلستان)

خطابود → که ← نبینند روی زیبا را (سدی)

لازم است → که ← زودتر یائی .

کافی است → که ← او را بینی .

یقین است → که ← من باز می گردم .

۲،۵ - گاهی فراکرد پیرو جانشین یکی از وابسته های نهاد یعنی صفت یا مضاف الیه یا بدل است . فراکردی که وابسته نهادست غالباً پس از یکی از حرفهای هر ، آن ، این می آید . در این حال هسته نهاد ضمیر مبهم هر یا ضمیر اشاره آن ، این است و فراکرد پیرو جانشین یکی از وابسته های آنها شمرده می شود .

۳،۵ - جانشین بدل :

هر → که ← نان از عمل خویش خورد → منت از حاتم طائی نبرد (سدی)

این → که ← پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت ←

اجر صبری است [که در کلبهٔ احزان کردم .] (حافظ)

آن → که ← از سنبل او غایه تایی دارد

باز با دلشدگان ناز و عتایی دارد (حافظ) ←

۴،۵ - جانشین صفت و مضاف الیه :

فراکرد پیرو که جانشین صفت یا مضاف الیه است برای توصیف و

بیان اسم یا ضمیری می‌آید که جزء اصلی نهاد است :

آن کس → که ← به‌دست جام دارد

← سلطانی (جم) مدام دارد (حافظ)

هر لاله → که ← می‌بینی ← داغ غم او دارد .

این سخن → که ← شنیدی ← همه عبرت و پند است .

گاهی نیز پیش از «که» یای موصول می‌آید که در حکم صفت اشاره

است . (و این «یا» هم از حیث اصل و ریشه و هم از حیث معنی و مورد

استعمال بکلی غیر از یای نکره است .) :

کسی ← به وصل تو چون شمع یافت پروانه →

که → زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد . (حافظ)

کسی که ← از ره تقوی قدم برون نهاد

← به عزم میکند اکنون سر سفر دارد . (حافظ)

میمی ← می‌باید → که ← هیچ کس از دست ما بیرون نکند (تاریخ بهادرا)

تینی که ← آسمانش از فیض خود دهد آب

← تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی (حافظ)

پلی → که ← درده بود خراب شد .

پیرو گزاره

۶. - فراکرد پیرو هیچگاه جانشین اصل گزاره که فعل پایه است نمی‌شود، زیرا که در این حال خود پایه خواهد شد و دیگر پیرو نیست. به عبارت دیگر فعل فراکرد پایه در جمله مرکب، حکم جزء اصلی گزاره را در جمله ساده دارد. بنابراین اگر فراکرد پایه به گروه اسمی تبدیل شود دیگر عمل خود را از دست می‌دهد.

در جمله مرکب :

اتفاق افتاد ← که → او را دیدم .

فراکرد پایه « او را دیدم » است؛ و هرگاه فراکرد پیرو « اتفاق افتاد » را به گروه اسمی بدل کنیم جمله ساده ذیل را به دست می‌آوریم :

بر حسب اتفاق - او را دیدم .

که در آن فراکرد پایه گروه فعلی یا گزاره را تشکیل می‌دهد .

اما اگر فراکرد پایه را به گروه اسمی تبدیل کنیم این جمله ساده حاصل

می‌شود :

دیدار من با او - اتفاق افتاد .

و در این حال جمله دیگری پدید آمده که در آن فراکرد پایه مقام خود را از دست داده و دیگر در حکم گزاره جمله ساده نیست، بلکه جای نهاد را گرفته است .

اما فراکردهای پیرو گزاره جانشین یا وابسته یکی از اجزاء فرعی این

قسمت جمله، یعنی مفعول، متمم فعل، قید، هستند .

جانشین یا وابسته مفعول :

۱،۶ - جانشین مفعول - در بعضی فعلها غالباً فراکرد پیرو جانشین مفعول است . این فعلها عبارتند از : گفتن ، شنیدن ، پرسیدن ، فرمودن و مانند آنها . فراکرد پیرو در این موردگاهی با حرفهای که ، تا به فراکرد پایه می پیوندند :

گفتم → که ← حق داشتی = حق داشتن تو را - گفتم .

گفتند خلائق → که ← توئی یوسف ثانی = خلائق - یوسف ثانی بودن ترا گفتند .

شنیدم → که ← لقمان سیه فام بود = سیه فامی لقمان را - شنیدم .

ملك فرمود → تا ← خنجر کشیدند = ملك - خنجر کشیدن را - فرمود .
خواست → تا ← یکبارگی نومید نشوند = نومید نشدن ایشان را - خواست .

و گاهی پیوند معنوی است و حرف ربط به کار نمی آید :

گویند ← خواهجای را بندهای نادرا لحن بود . (گلستان)

حکیمی را پرسیدند ← از سخاوت و شجاعت کلام بهتر است . (گلستان)

فرمود ← از میان می برگرفتند (نظامی)

شنیدم ← گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گرگی (گلستان)

۲،۶ - وابسته مفعول - فراکرد وابسته مفعول ، مانند وابسته های

نهاد ، برای اسم یا ضمیری که مفعول واقع شده است صفت یا مضاف الیه یا بدل قرار می گیرد :

جانشین بدل :

هر → که ← را اسرار حق آموختند ←

مهر کردند و دهانش دوختند .

مرا → که ← خوشی او بود ← ناخوشی شاید (اسرارالتوحید)

جانشین صفت و مضاف الیه :

سخنی → که ← دلی بیازارد ← مگوی . یعنی : سخن دلازار ..

دری را → که ← به باغ باز می شد ← بستند . یعنی : در باغ .

۳۶ - جانشین و وابسته قید و متمم فعل :

فراکرد پیرو گاهی زمان یا مکان یا حالت و چگونگی وقوع فعل پایه را بیان می کند و در این حال جانشین قید و متمم فعل یا وابسته به یکی از آن دو شمرده می شود .

این گونه فراکردها هرگاه باحرفهای ربط ساده مانند چون و چو به فراکرد پایه بپیوندند جانشین قید یا جانشین متمم فعل هستند .

چو ← آفتاب بر آید ← جهان شود روشن . یعنی : صبح ...

وهرگاه برای توضیح وتفصیل مفهوم قید بیابند وابسته آن و بدل یا

وصف قید شمرده می شوند :

سحر → چون ← خسرو خاور علم بر کوهساران زد

→ به دست مرحمت یارم در امیدواران زد (حافظ)

حرف ربط مرکب از اسم یا صفت یا قیدی بایک یا چند حرف ترکیب شده است . فراکرد پیرو که پس از حرف ربط مرکب می آید وابسته متمم فعل و در حکم مضاف الیه یا صفت یا بدل است :

وقتی که ← آمدی ← من رفته بودم . یعنی : وقت آمدن تو ..

بنابراین جمله آمدی جانشین آمدن یعنی مضاف الیه وقت است و

مجموع جمله وقتی که آمدی پیرو فعل پایه « رفته بودم » واقع شده است

و قید زمان شمرده می‌شود .

۴،۶ - حروف ربط مرکب ، یا عبارت ربطی، هرگاه بر سر فراکردی در آید آن را پیرو فراکرد پایه قرار می‌دهد . این گونه فراکردهای پیرو همیشه در حکم متمم فعل پایه هستند . فراکرد پیرو در این حال غالباً در آغاز جمله قرار می‌گیرد . اما گاهی نیز ، خاصه در شعر ، پس از فراکرد پایه می‌آید .

بعضی حرفهای ربط و عبارتهای ربطی از این قرارند :

آنجا که	با آنکه	پیش از آنکه	چون	وقتی که
آن دم که	بدانسان که	پیشتر از آنکه	چون که	هر چند
اگر	بس که	تا	درحالی که	هر وقت که
اگرچه	به شرط آنکه	تا بوقت که	علاوه بر آن که	هرگاه
اگرچند	به فرض آنکه	جائی که	کجا	هر گه که
از آن دوز که	بجز که	چنان که	گذشته از آن که	همان دم که
از آن که	بمحض آنکه	چندان که	مگر که	همان دوز که
اکنون که	بی آنکه	چنین که	نه... و بس	
الا که	پس از آنکه	چو	نه... و بس... که	

۵،۶ - فراکردی که پس از حرف ربط یا گروه ربطی می‌آید متمم فعل

شمرده می‌شود و یکی از این معانی را بیان می‌کند:

- ۱ - زمان
- ۲ - وضع و حالت
- ۳ - علت
- ۴ - غرض
- ۵ - تطابق یا تضاد
- ۶ - نتیجه
- ۷ - مقایسه و تشبیه
- ۸ - الحاق
- ۹ - استثناء
- ۱۰ - شرط

این طبقه بندی البته اعتباری است و با تجزیه دقیق جمله‌ها و معانی آنها شماره این تقسیم را بسیار بیشتر از این می‌توان کرد.

۱،۵،۶ - زمان :

چون :

چون ← خورشید برآید ← تیرگی نباید .

چو :

حریف بزم تو بودم → چو ← ماه نو بودی . (حافظ)

پیشتر ر آنکه :

یارب از ابر هدایت برسان بارانی

→ پیشتر ز آنکه ← چو گردی زمین بر خیزم (حافظ)

از آن روز که :

من، از آن روز که در بند توام ← آزادم. (حافظ)

کنون که :

کنون که ← ماه تمامی ← نظر دریغ مدار. (حافظ)

پیش از آنکه :

پیش از آنکه ← این سقف سبز و طاق مینا بر کشند ←

منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود (حافظ)

هر گه که :

هر گه که ← بر من آن بت عیار بگردد

صد کاروان عالم اسرار بگردد (سدی)

همین که :

همین که ← طایر فرصت رسید ← صیدش کن (مظیری)

هنگام آن که :

هنگام آن که ← گل دمد از شاخ بوستان ←
رفت آن گل شکفته [و درخاک شد نهان] (عمق)

همان روز ... که :

من همان روز ... ز فرهاد طمع بیریدم
← که → عنان دل شیدا به کف شیرین داد «حافظ»

همان دم که :

من همان دم که ← وضو ساختم از چشمه عشق
← چار تکبیر زدم یکسره [برهرچه که هست] (حافظ)

۴،۵،۶ - وضع و حالت :

چون - چو :

چو خلوت با میان آمد ← نخواهم شمع کاشانه
تمنای بهشتم نیست → چون دلدار می بینم (سدی)

جائی که :

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد
← ما را چگونه زید دعوی بی گناهی (حافظ)

۳،۵،۶ - علت :

از آن ... که :

از آن ... بهدیر مغانم عزیز می دارند
→ که ← آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (حافظ)

چون :

چون ← دست قدرتم به تمنا نمی رسد
← صبر از مراد نفس به ناچار می کنم (سدی)

۴،۵،۶ - غرض :

تا :

تا ← به بالای تو دست ناسزایان کم رسد
← هردلی در حلقه‌ای در ذکر یارب یارب است (حافظ)

تا بوجه :

تا بوجه ← دست در کمر او توان زدن
← در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم (حافظ)

۵،۵،۶ - قطابق و قضاد :

هر چند :

هر چند ← غرق بحر گناهم ز صد جهت
[تا آشنای عشق شدم] ← زاهل رحمتم (حافظ)

اگر چند :

اگر چند ← بسیار مانسی به جای
→ هم آخر سر آید سنجی سرای (فردوسی)

اگر چه :

اگر چه ← آب گل پاک است و خوشبوی
← نباشد تشنه را چون آب درجوی (دیس دامین)

با آنکه :

با آنکه ← غم تو جان من خست
← از بند غمت نمی توان رست (لهلی دمجنون)

چندانکه :

چندانکه ← مرا در حق خدا پرستان ارادت است و اقرار ← این شوخ دیده
را عداوت است و انکار (کَلستان)

۶،۵،۶ - نتیجه :

٤ :

عمر به خوشنودی دلها گذار
تا ← ز تو خشنود شود کردگار (مغزن الاسرار)

چنان... که :

چنان ... با نيك و بد سرکن → که ← بعد از مردنت [عرفی]
مسلمانیت به ززم شوید [وهند و بسوزاند] (عرفی)

۶،۵،۷ - مقایسه و تشبیه :

بدانسان ... که :

بدانسان ... سوخت چون شمع → که ← برمن
صرافی گریه و بریط فغان کرد (حافظ)

چنانکه :

ز روی بادیه برخاست گردی
[که گیتی کرد همچون خیز ادکن]
چنان که ← ز روی دریا بامدادان
بخار آب خیزد ماه بهمن (سنوچری)

۶،۵،۸ - الحاق :

نه ... و بس :

نه ← من بر آن گل عارض غزل سرایم ← و بس
که ← عندلیب تو از هر طرف هزاراند (حافظ)
ز آتش وادی ایمن - نه ← منم خرم ← و بس
موسی اینجا به امید قبیسی می آید (حافظ)

علاوه بر آنکه :

علاوه بر آنکه ← این کار نفعی ندارد → خطر ناک است

۹،۵،۶ - استثناء :

الایه :

من مهره مهر تو نریزم

الاکه ← بریزد استخوانم (سدی)

بجز از ... که :

بجز از... ← تالک که ← شد محترم از حرمت می ←

زادگان را همه فخر و شرف از اجدادست (ینما)

مگر :

خاطرت کی رفم فیض پذیرد [هیهات]

مگر ← از نقش پراکنده ورق ساده کنی (حافظ)

۱۰،۵،۶ - شرط :

اگر :

گر دست دهد خاک کف پای نگارم

← بر لوح بصر خط غباری بنگارم (حافظ)

چون جمله شرطی انواع بیشتری دارد جای آن است که از آن به تفصیل

گفتگو کنیم .